

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

پس منظر شکل‌گیری و نحوه درگیری‌ها و اختلافات قومی - ملی

امنیت و همراه با آن بهبود یکپارچگی جغرافیای سیاسی

چگونگی تمرکز منابع تهدیدات منطقی

پُل اصلی ژئوپولیتیک و استفاده ابزاری از آن
یگانه‌گزینه بهینه بمنظور حل و فصل قضایا
ایجاد فضای اقتصادی و جغرافیای یکپارچه
اهمیت گفتگو بمثابه اصل تمدن

مقدم بر همه و قبل از طرح سایر مسایل، اندکی در مورد تئوری درگیری‌ها گفته و بررسی اصل موضوع در پی خواهد آمد. درگیری‌های اجتماعی که علت عمده آن در اختلاف نظر گروه‌های اجتماعی و شخصیت‌ها که با داشتن تفاوت در عقاید و دیدگاه‌ها به منظور احراز موقعیت رهبری کننده در روابط اجتماعی مردم، تمایل دارند، بیشتر به مشاهده می‌رسد. در درگیری‌های عصر حاضر، تقابل منافع شرکت‌کنندگان درگیری به مفهوم وسیع کلمه مطرح بحث می‌باشد. بمنظور تشخیص ماهیت درگیری، درک این واقعیت لازمی بنظر می‌رسد که کدام و چه منافعی باهم منافات دارند و به چه اندازه و معیاری و با توجه به شرایط چگونه آنها را مورد شناسایی قرار می‌دهند. طرف‌های درگیری باید دارای هویت مشخص شده باشند. این واقعیت اجتماعی را در کلیه بررسی‌ها و مطالعات خویش باید در نظر گیریم که گروه‌های اجتماعی، خواه ناخواه با یکدیگر درگیر می‌شوند.

منافع متضاد، مشخص‌کننده "چهره درگیری" محسوب می‌گردد که توسط جامعه‌شناسان بصورت صریح، ضمنی و واضح و پنهان نیز مشاهده رسیده است. منافع پنهان همیشه مورد توجه شرکت‌کنندگان درگیری قرار نمی‌گیرد، باین مفهوم که نیاز به درک منافع هر دو طرف در وضعیت پیچیده‌ای که ایجاد شده است، احساس می‌گردد. مبارزه گروه‌های مختلف اجتماعی بمنظور تصاحب قدرت، خود بمثابه انتاگونیزم میان صاحبان قدرت و اصل مقاومت، ماهیت درگیری‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد. خود منازعه به وسیله قدرت ایجاد می‌گردد که در نوع خود و در نتیجه، وضعیت نابرابر مردم را ببار آورده و قدرت را در پول جستجو می‌نمایند که بدین ترتیب قومانده نیز برعهده آنها می‌باشد و سایرین و بقیه اعضای جامعه از آن محروم گردیده و ناگزیر به اطاعت می‌باشند. امکانات توزیع قدرت و اقتدار بمفهوم وسیع کلمه بسیار محدود می‌باشد، بنابراین، اعضای جامعه بمنظور توزیع مجدد آن به مبارزه متوسل می‌گردند. اما نباید فراموش نمود که جنگ بمثابه واقعیت آشکار در هیچ ساختار اجتماعی موجود نمی‌باشد.

بصورت یک کل، درگیری در کشور عزیز ما افغانستان ویژگی‌های متفاوتی از سایر منازعات مختلف منطقی را در خود نهان دارد که از جمله آنها می‌توان پیش‌شرط‌ها، تکامل، تحول و اشکال تظاهر آنها را متذکر گردید. بحران در افغانستان بمثابه واقعیت انکارناپذیر و مشخص‌کننده سایر پدیده‌هایی پنداشته می‌شود که بمثابه یک کل بهم پیوسته منجر به درگیری‌های مرگبار در جهان از جمله درگیری‌های نژادی، فقر و بحران‌های سیاسی می‌گردد. از جمله مسایل دیگر یکی هم می‌توان عرض وجود نمودن تروریسم و بنیادگرایی ناشی از آن را نامبرد.

درنهیسته حاضر، علل و عوامل داخلی و اصلاح پیش نیازهای موجودی که تاکنون جان سالم بدر برده اند، مورد مطالعه و بررسی قرار داده می شود. در مورد درگیری های قومی در افغانستان، این مسأله قابل تذکار می باشد که روابط میان اقوام و اصل قومیت شناختی در کشور ما را هیچگاهی بدون موانعی حتا نمی توان تصور هم نمود. طی سال های ۹۰ سده ۲۰ روابط ذکر شده به تقابل ها و رویارویی های خونینی منجر گردید. وضعیت مشابه رویارویی ها دارای پس زمینه های جغرافیایی و تاریخی در کشور بوده و از تاریخ تشکیل نخستین دولت در اراضی کشور ما، در تار و پود جامعه ما ریشه دوانیده است.

ناهمگونی های قومی و فرهنگی جامعه افغانی بازگوی این واقعیت می باشد که در اراضی کشور ما بیشتر از دهها ملیت باهم برادر و همچنان دهها قوم کوچک دیگر، در کنار هم بود و باش نموده و با داشتن زبان های مختلف، علامه های نژادی و بر بنیاد عناصر مختلف قوم شناسی و فرهنگ و با قرار گرفتن در درجه های متفاوت تکامل اجتماعی از هم تفکیک می گردند، مطابق بررسیها و احصائیه های موجود، بیشتر از صد قوم و گروه های بی شمار قبیلوی در کشور موجود بوده و همچنان قابل یادآوری می باشد که در محدوده کشور و حتا در خارج از قلمرو رسمی افغانستان، پراگندگی اقوام و قبایل کشور نیز به مشاهده می رسد.

واقعیت امر اینست که ماهیت وضع کنونی و دورنمای اوضاع کشور، شرایط آب و هوایی، فقدان و نبود مناطق و محلات مناسب برای بود و باش در اراضی متعلق به کشور عزیز ما، زمینه انزوای محلات زیست مردم و باشندگان کشور را بیش از پیش فراهم می نماید، مراکز محلی زندگی اجتماعی، پارچه پارچه شدن های دیموگرافیکی، اثرات ویژه ای در مورد بجا گذاشته و منجر به طیف گسترده تنوع زبانی شده که بمثابه فرقه های منزوی در کشور پنداشته می شوند.

تشکل و ایجاد مرزهای افغانستان، نتیجه رقابت ها میان امپراتوری های بریتانیا و روسیه محسوب می گردد که در نهایت امر منجر به تقسیم جوامع قومی در کشور شده و به اصطلاح معمول، جدایی و انفکاک عملن صورت گرفت و اما باشندگان کشور ما تمایلات منحصر بفردشان را در موضعگیری هایی در قبال ملیت های ساکن در کشورهای همجوار نیز تبارز دادند. وضعیت متذکره با جداسازی های منحصر بفردی صورت گرفت که به ارتباط مشکلات در عرصه های اقتصادی، فرهنگی و بعضی مواقع هم با جذابیت های سیاسی اقوام ساکن در کشورهای همجوار افغانستان، بخودی خود گرایش های گریز از مرکز را بر محور قومیت بعضی از اقوام موجود در کشورهای همجوار افغانستان، ببار آورد.

فرآیندهای ذکر شده، ناهماهنگی رشد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی مردمان و قبایل ساکن در قلمرو کشور ما را سبب گردید. علاوه بر آن، چنین بنظر می رسد که گروههایی که از قوم واحدی منشعب می شوند، در درجات و سطوح معین رشد اجتماعی قرار دارند، در کنار آن، مهاجران بصورت یک کل، به شکل دهی و تشکل گروه های قومی مربوط به خویش اقدام می ورزند. اما در بسا موارد و در نهایت امر، بسیاری از اقوام در نتیجه رقابت های گروه های قومی، قبیلوی و منطقوی از هم فروپاشیدند.

تصویر ارائه شده فوق با مجموعه ای از تفاوت های مذهبی، زبانی و فرهنگی تکمیل می گردد که نه تنها در مرزهای گروه های قومی، بلکه در عمق نهادهای ملی قرار دارد. نباید فراموش نمود که در بسیاری از مناطق جهان بشمول افغانستان، از جمله عواملی که ادغام درونی ملی را مانع گردیده و سبب انزوای بیشتر جامعه می گردد، فاکتور دین می باشد. اما در بعضی از مواقع و مقطعات حیات بشری و گاهی هم در یک وضعیت دشوار کمک نیز می نماید. مگر باید با تأکید متذکر گردید "جهاد"ی که علیه حاکمیت کنونی در افغانستان به فاکتور مهم و حاکم حیات سیاسی کشور ما مبدل گردیده، به تشدید بیش از پیش اختلافات و دشواری های سیاسی منجر می گردد.

قابل تذکر می باشد که می توان پراگندگی جمعیت افغانستان را بمثابه امر طبیعی و یکی از جمله دلایل عینی موجودیت مشکلات در امر ارتباطات قومی و تنوع ترکیب جمعیت کشور نیز محسوب نموده و تکه تکه شدن قومیتی که به زبان واحد سخن می گویند را نیز در این مورد یادآور شد و اگر به کلیت مسایل و موضوعات ذکر شده در فوق، پارچه پارچه شدن های اجتماعی و سیاسی را نیز بیافزائیم، با ترکیب تضادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، می توان بصورت کامل، اصل "ترکیبی" و "تقسیم شده" را بر جامعه افغانی اطلاق نمود.

موجودیت مناسبات و روابط متنوع اجتماعی و جمعیت های فقهی، حرفه ای، سیاسی و دیگران هر کدام بنوبه خویش در تعیین نحوه برخورد ها و موضعگیری های افراد جامعه افغانی نقش و اثر ماندگاری بجا می گذارند. توجه داشته باشید

که افغانستان معاصر از تمامیت ارضی (بمفهوم خاص کلمه) برخوردار نبوده و با دریغ و صد افسوس که از غیبت وحدت ملی آنچنانی در کشور که لازمه یک کشور مستقل می باشد، سرزمین ما عمیقن در رنج و عذاب بسر می برد. حاکمیت سیاسی در افغانستان را می توان بمفهوم معین آن "دولت چند جانبه" نامید. با اتمام مسایل گفته آمده، باید وضعیت کنونی کشور را که نتیجه مستقیم جنگ چندین دهه بوده و سرانجام، جامعه ورشکسته و تخریب شده ای از خود بجا گذاشته است، مورد تجزیه و تحلیل همه جانبه قرار داد.

چنین ناهمگونی بهیچوجه در امر همگرایی و رشد و تکامل دولتی - سیاسی کشور مؤثر واقع نگردیده و قبل از همه، مشکل ترین معضله، امر رهبری محسوب می گردید. تقسیم اهالی و باشندگان کشور از لحاظ قومی، نژادی، قبیله‌ای و دینی و مذهبی به قطعات و بخش های جداگانه سبب گردید که تا کنون از تشکل آگاهی ملی جلوگیری بعمل آید. همچنان در این مورد، فرآیندهای مخرب اجتماعی - سیاسی بر عرصه های اساسی زندگی اجتماعی و قبل از همه در بخش های قومی - اجتماعی و اجتماعی - اقتصادی غالب آمد. در عرصه سیاست و رهبری دولت نیز کمبودی ها و کم و کاستی هایی عملن بنظر می رسید.

تذکر وضعیت اقلیت های قومی از اهمیت قابل توجهی برخوردار می باشد. شایان یادآور است که جابجایی و اسکان بسیاری از اقوام کشور ما در بسا از محلات و مناطق افغانستان و عمدتن اختصاص دادن زمین های زراعتی به آنها، موجبات نارضایتی های بیشمار اهالی و باشندگان محلات را ببار آورده، زمینه های زد و خوردها و مخاصمت های خونینی را فراهم نمود. بنابراین در عرصه سیاست و حکومتداری نیز از ترکیب قابل قبول و پذیرفتنی پیروی بعمل نیامد. چنین وضعیتی بویژه پس از تشکیل نخستین دولت در اراضی کشور ما بر رهبری احمدشاه درانی، آغاز گردیده و دامنه آن تاکنون و در شرایط و وضعیت کنونی کشور ما نیز همچنان تداوم حاصل نموده و وارد مراحل نهایت خطرناک و ویران کن گردید. همچنان وانمود می گردد که یک قوم و ملیت مشخصی چنین می اندیشد که باید حاکمیت و تسلطش را همه اقوام و ملیت های موجود در کشور پذیرفته و به رهبری آنها صحه گذارند. آنها زمین های حاصلخیزی را تصاحب نموده و به دهقانان به اجاره می دادند، در کنار آن از موقعیت مبارزی در سلسله مراتب قدرت نیز برخوردار بودند. در مورد تعلیمات و ادامه تحصیلات عالی جوانان کشور بویژه در اردو و بخش های امنیتی از تبعیض کار گرفته می شد. در امر تعیین و گماشتن افراد و اشخاص در اداره های حکومتی و دولتی نیز چندگانگی موجود بود.

پروژه های بحث برانگیز قومی، سیاست تبعیض آمیز خاندان حاکم، عدم تساوات و ناهماهنگی در امر انکشاف اجتماعی - اقتصادی و کندی رشد و توسعه سیاسی اقلیت های قومی، همه و همه دست بهم داده، شرایط و مقدمات بحران در عرصه مناسبات ملی و نردبان سلسله مراتب قومی را ببار آوردند.

روند قومی شدن سیاست، دامنه اردوی کشور را نیز فرا گرفت، به گونه مثال اکثریت منسوبان فرقه ۵۳ در ولایت جوزجان را از یک ها تشکیل می دادند. نقش و سهم عمده در امر ایجاد فرقه یادشده برعهده کابل بود (سال ۱۳۶۶)، همچنان طی سال های ۶۰ سده ۲۰، نابرابری های ملی به گونه گسترده و فعالی از عرصه سیاست و فرهنگ به عرصه های اجتماعی - اقتصادی منتقل گردیده و چنانچه بهمگان مبرهن است که به گونه خاصی تبارز دهنده منافع طبقات و گروه های حاکم در جامعه بود. وضعیت جغرافیایی پروژه های جدید صنعتی و انکشاف موارد ارضی کشور، عمدتن در مناطق و محلات مربوط به اقشار و طبقات حاکم در جامعه متمرکز گردید که به گونه کلی از مناطق جنوبی و جنوب شرقی کشور تا هندوکش و بر علاوه آن، در بسا از مناطق مربوط به ملیت حاکم در کشور موقعیت داشت. بطور مثال، تأکید بعمل می آمد تا پیاده سازی و تطبیق عملی طرح های زراعتی خوست در امتداد رود هلمند و مجموعه آبیاری ننگرهار نیز آغاز گردد.

در نتیجه جریانات نامبرده، اختلافات میان اقوام مختلف کشور ما شعله ور ساخته شد. در نهایت امر، در قبال عملکرد های طبقات حاکم در جامعه، همه به دیده شک نگریسته و در صدد احقاق حقوق شان و اعاده سهم برابر در ساختار دولتی کشور گردیدند که چنین وضعیت، بنحوی از انحاء، اساسات و پایه های نظام سیاسی در کشور را تضعیف نمود.

روابط و مناسبات پیچیده میان ملیت های ساکن در کشور، آنهم در شرایط اصلاحات سیاسی، منجر به تشکل احزاب و گروه های شبه قومی گردید. ظهور گروه های ملی و به نمایندگی از موضع دفاع از منافع اقلیت های ملی، نقش بس مهم و قابل ملاحظه ای در امر تشدید مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی و بی ثباتی وضعیت سیاسی ایفا نمود. در این میان،

همزمان با تشدید تناقضات ملی، گروه‌های مختلف ملی، تحت عنوان‌ها و نام‌های متنوع و رنگارنگی عرض وجود نموده و در صدد دفاع از منافع اقلیت‌های ملی گردیدند که از جمله می‌توان پیدایش و تشکل سازمانی تحت عنوان "ستم ملی" را در این مورد نامبرد که طی سال ۱۳۴۷ پا گرفته و بخش جدا شده و منشعب از پیکر ح.د.خ.ا بود. نیروی چپ دموکراتیک (چپ‌گرا) که به نمایندگی از اندیشه‌های مائویسم وارد صحنه سیاسی کشور گردید، حزب دموکراتیک نوین بود که نشریه "شعله جاوید" به پخش و اشاعه افکار آن می‌پرداخت، آنها نیز در جهت "مبارزه بمنظور رهایی اقلیتهای ملی" شعار سر می‌دادند. از جانب دیگر، روشنفکران پښتون، طی سال‌های ۶۰ سده ۲۰، نیز گروه ملی خویش را تحت نام "افغان ملت" که در موضع پان‌افغانیزم قرار داشت، وارد عرصه سیاسی کشور نمودند که بصورت عمده خواهان وحدت با پښتون‌های پاکستان و تشکیل "پښتونستان بزرگ" از دریای آمالی بحر هند بودند. تبلیغات و پروپاگندهای ملی از این نوع، رژیم را مشوش نموده و در عین زمان سبب تشدید اختلاف نظرهای ملی نیز گردید.

رشد بیش از پیش تناقضات ملی - قومی، قبل از همه باعث تضعیف وضعیت سیاسی در کشور شده که از جمله سبب انجام کودتای نظامی سال ۱۳۵۲ به رهبری محمد داؤد گردیده و تداوم چنین وضعیت، بخودی خود، زمینه ساز حوادث سال ۱۳۵۷ محسوب می‌گردد. البته پس از این، تأثیر و اثرگذاری پروسه‌های قومی - ملی بر حیات اجتماعی - سیاسی کشور قطع نگردید.

در اواسط سال‌های ۸۰ سده ۲۰، جنبش مسلحانه اقلیت‌های ملی در سطوح محلی عرض وجود نمودند. چنین گرایش، بویژه پس از عودت قطعات نظامی شوروی به کشورشان و ترک کامل اراضی افغانستان، عملن بمشاهده رسیده و چنین پنداشتند که زمینه‌های انزوا و فروپاشی حاکمیت سیاسی در کشور فراهم می‌گردد.

در چنین وضعیت و شرایط منحصربفرد، رهبری حزبی - دولتی، بویژه در نتیجه مبارزه فراکسیونی داخل حزب که ریشه‌های آن در تضادهای قومی - ملی نهفته بود، بیش از پیش تضعیف گردیده و پس از سپری شدن مدت زمانی، تقسیم تشکیلات حزبی - دولتی بر بنیاد اصول قومی - نژادی تقویت گردید. علاوه بر آن، ظهور روشنفکران در کشور، بمثابة انگیزه‌ای بمنظور تشکل خودآگاهی ملی اقلیت‌ها در کشور طی سال‌های ۲۰ سده ۲۰ و نتیجه نحوه عملکرد ریفرم‌های شاه امان‌الله در کشور پنداشته می‌شود. پس از براندازی حاکمیت سیاسی و قرار گرفتن حبیب‌الله در رأس امور حکومتداری در کشور، اقلیت‌های ملی و سایر باشندگان کشور در وضعیت دشواری قرار گرفته و با تعقیب، زندانی شدن‌ها و سر به نیست شدن‌ها مواجه گردیدند.

مرحله بعدی رشد آگاهی ملی و همچنان ظهور نخبگان ملی، طی سال‌های ۴۰ و سال‌های ۶۰، زمانی که نخبگان سیاسی بصورت فعالی به تشکیل گروه‌ها و احزاب‌شان مبادرت ورزیدند، اتفاق افتاد. بنا بر این، پیدایش و تشکل جنبش "وینس خلمیان" در این برهه زمانی، تحول قابل‌ذکری بشمار می‌آید.

در خزان سال ۱۳۶۷، گرایش‌هایی در جبهه مخالفان مسلح کشور که بر بنیاد منطقه و محلات تحت نفوذ ویر معیارهای ملی قرار داشت، بمشاهده رسید که بر مبنای آن در سطح ملی بر سایر عوامل، از جمله بر مسایل ایدئولوژیکی و مذهبی نیز غالب آمد. بدین ترتیب، قوماندان‌های سمت شمال به هدف اخراج و تبعید قوماندان‌های قبلی متعلق به ملیت پښتون، مبادرت ورزیده و در پی آن شدند تا بصورت تدریجی، روحیه ضد پښتونیزم را حاکم نمایند. همانند وضعیت متذکره و موازی با آن، هم در اپارات حزبی - دولتی و هم در میان مجاهدین نیز فاصله و دره عمیقی بر بنیاد مسایل قومی عرض وجود نمود.

اینک که دورنماهای رشد و تکامل جامعه ما در بسا عرصه‌ها بمشاهده می‌رسد، بر همه ما افغان‌هاست تا در کنار هم و در تفاهم و همیاری و همکاری بی‌شائبه، به زخم‌های چندین دهه جنگ و درگیری در اراضی کشور عزیز مرهم گذاشته و به جنگ و برادرکشی نقطه پایان بگذاریم. منطق زندگی بمفهوم اخص کلمه نیز چنین حکم می‌نماید.